

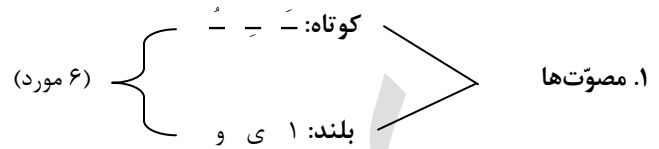
واحدهای زبان

الف. واج: کوچک‌ترین واحد «آوایی / صوتی / ملفوظ» زبان است که معنایی ندارد اما در ایجاد معنی یا تفاوت معنایی میان واژه‌ها نقش

دارد. برای مثال با تغییر واج دوم کلمات زیر، معانی جدید ساخته می‌شود:

سَر - سیر - سِر - سار - سیر - سور

انواع واج:



۲. صامت‌ها: ء (الف)، ب - پ - ت - س - ج - چ - ه - ه (ه) - خ - د - ر - ز - ژ - ش - غ - ف - ک - گ - ل - م - ن - و - ی

(۲۳ مورد)

نکته: هر یک از واج‌های «و، ا، ی، ه» اگر واج دوم هجای خود باشند، مصوت و در غیر این صورت، صامت محسوب می‌شوند؛ برای مثال، این واج‌ها در کلماتی مانند «جادو، شاد، فارسی، خانه» مصوت و در واژه‌هایی مانند «توان، ابر، پیکر، سپه» صامت به حساب می‌آیند.

تفاوت واج با حرف: واج کوچک‌ترین واحد ملفوظ و حرف کوچک‌ترین واحد مکتوب است. مثال:



نکته: برای دقیق شمردن واج‌های یک واژه جمله یا عبارت، مناسب‌ترین راه، تبدیل آن‌ها به هجاها (بخش‌های) مجزاً است. مثال: «قصیده از نیمه ی قرن سوم تاکنون مورد توجه شاعران بوده است.»

قَ صِی دِ اَز نِی مِ ی قَر نِ سِ وُم تَا کُ نونِ مَو رِ دِ تِ وَجِ جِ هِ شَا
 ۲ ۲ ۲ ۳ ۲ ۲ ۲ ۳ ۳ ۲ ۲ ۳ ۲ ۲ ۳ ۲ ۲ ۲ ۳ ۲ ۲

عِ رانِ یو دِ اَسْت (۶۳ واج)
 ۲ ۳ ۲ ۲ ۴

نکته: با توجه به الگوهای هجایی سه گانه‌ی فارسی در هر هجا فقط یک مصوت (کوتاه/بلند) وجود دارد؛ به عبارت دیگر به تعداد هجاها مصوت وجود دارد.

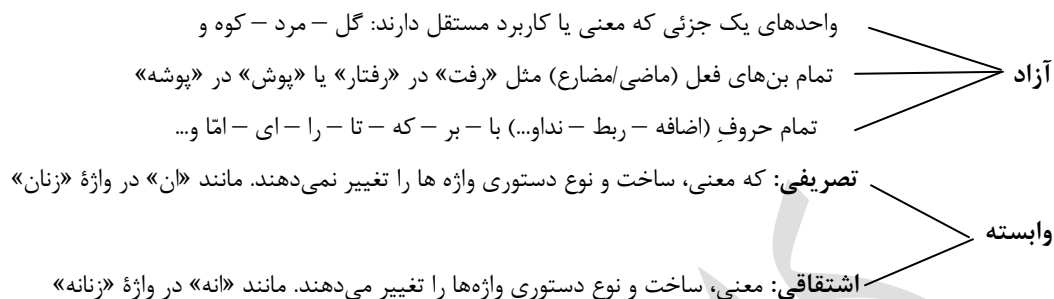
ب. تکواژ: واحد بزرگ تر از واج است که از یک یا چند واج تشکیل می‌شود.

تکواژ یک واجی: نقش نمای اضافه (-)، «ا» در «کوشا»، «ی» در «تهرانی»

مثال: تکواژ چندواجی: گل - تهران - کتاب - کیوتر

به عبارت دیگر، تکواژ کوچک‌ترین واحد معنی‌دار یا معنی‌ساز است؛ مثلاً در واژه «خوبی» تکواژ «خوب» معنی‌دار و تکواژ «ی» معنی‌ساز است.

انواع تکواژ:



انواع تکواژ وابسته تصریفی: ۱. علامت‌های جمع «ها - ان - ين - ون - ات» ۲. «ی نکره» ۳. تر - ترین ۴.

شناسه فعل و پیشوندهای فعلی مانند «می = همی»، «ب» و «ت».

نکته: اگر «ی» در ساختار کلمات به معنی «یک» یا بیانگر تعداد یا مفهوم نامشخصی باشد، «ی نکره» است، در غیر این صورت، وند اشتقاقی یا صامت میانجی است.

نکته: تکواژهای تصریفی هیچ تأثیری در ساختمان واژه‌ها ندارند، یعنی واژه ساده را به مشتق یا مرکب را به مشتق - مرکب تبدیل نمی‌کنند.

مثال: مرد (ساده) ← مردی (ساده) ← مردها (ساده)

اخترشناس (مرکب) ← اخترشناسان (مرکب) ← اخترشناسی در کتاب خود چنین می‌گوید. (مرکب)

نکته: صامت میانجی - که بین دو مصوت قرار می‌گیرد - یک تکواژ به حساب نمی‌آید اما یک واج محسوب می‌شود. **مثال:** خانه‌ی دوست

← خان^ه + ی + دوست (سه تکواژ)

نکته: پسوند «ان» اگر علامت جمع نباشد، وند اشتقاقی محسوب می‌شود و کلمه مشتق یا مشتق - مرکب می‌سازد؛ **مثال:** کوهان، شادان، خندان، رقص کنان و...

انواع تکواژهای وابسته اشتقاقی:

۱. **پیشوندها:** بی - با - نا - هم - ن - بی استعداد - بانشاط - ناشکر - هم‌وطن - نسوز (پنبه‌ی نسوز)

۲. **میانوندها:** ا - تا - به - و - برابر - سرتاسر - گوش به زنگ - پرس و جو (کلمات مشتق - مرکب)

۳. **پسوندها:** مانند: چه - مند - ناک - گاه - ا - ار - گار - گر - اند - ه - نده و... دریاچه - هنرمند - غمناک - سحرگاه - توانا - رفتار - آموزگار - آهنگر - صبحانه - آویزه - شنونده

* **تکواژ صفر (تهی):** زمانی مطرح است که شناسه (نهاد پیوسته) همراه بن فعل نیامده باشد و آن در موارد زیر است:

۱. در افعال تک ساختی مانند: «است - نیست - هست»

است ← Ø + / نیست ← ن + است + Ø / هست ← Ø +

۲. در افعال امر مفرد: برو ← ب + رو + Ø / بنویس ← ب + نویس + Ø

۳. در سوم شخص مفرد تمام افعال ماضی به جز ماضی التزامی:

ماضی ساده: نوشت ← نوشت + Ø

ماضی استمراری: می نوشت ← می + نوشت + Ø

ماضی نقلی: نوشته است ← نوشت + ه + است + Ø

ماضی بعید: نوشته بود ← نوشت + ه + بود + Ø

ماضی مستمر: داشت می نوشت ← داشت + Ø + می + نوشت + Ø

نکته ۱: تکواژ صفر (Ø) نمود آوایی ندارد اما در شمارش تعداد تکواژها یک تکواژ شمرده می‌شود.

نکته ۲: زمان «آینده یا مستقبل» تکواژ صفر ندارد؛ زیرا شناسه با فعل کمکی ذکر می‌شود؛ خواهد رفت (خواه + ـُ + رفت)

نکته ۳: زمان مضارع تکواژ صفر (Ø) ندارد؛ زیرا شناسه در همهٔ صیغه‌های افعال ذکر نمی‌شود.

ج. واژه: واحد بزرگ‌تر از تکواژ است که از یک یا چند تکواژ ساخته می‌شود.

واژهٔ **یک تکواژی:** کبوتر - گوسفند - دستگاه - کلوچه - کتاب

مثال:

واژه‌ی **چند تکواژی:** نگرانی (نگر + ان + ی) ناهماهنگی (نا + هم + آهنگ + ی)

غیر مستقل: شامل تمام حروف (ربط - اضافه - ندا و...) که - اگر - با - برای - را - نقش‌نمای اضافه (ـِ) ...

انواع واژه

مستقل: دارای معنایی مستقل است.

نکته: نقش‌نمای اضافه، هم یک واج، هم یک تکواژ و هم یک واژه به حساب می‌آید.

انواع واژهٔ مستقل و تعریف آن‌ها:

۱. ساده: از یک تکواژ آزاد ساخته می‌شود و قابل تجزیه به اجزای معنی‌دار یا معنی‌ساز نیست؛ مثل: گل - گوسفند - شمشاد - اسفندیار -

بیابان - دیوانه - بنگاه - دیستان - شیرین - پارچه - تابستان - زمستان - استوار - ساریان - خلبان - دستگاه و...

۲. مشتق: از یک تکواژ آزاد و یا چند وند (تکواژ وابستهٔ اشتقاقی) ساخته می‌شود؛ مثل: نابسامانی - نسنجیده - بستنی - شنیدن - دانشمند -

هم کلاسی - لبه - پایه - گیره - خنده - پوشه - گریه - دماغه - دسته - همسر - همراه - ارزش - پویا و...

نکته: با افزودن پسوند «ه» به بعضی از اعضای بدن اسان واژهٔ مشتق ساخته می‌شود؛ مانند: چشمه - گوشه - لبه - دهانه - گردنه - دندان - دسته -

پایه - دماغه

۳. مرکب: از ترکیب دو یا چند تکواژ آزاد ساخته می‌شود. مثل: گلاب - گلاب‌پاش - آشپزخانه - مداد پاک‌کن - پاره پاره - پابره‌نه - نوروز -

روان‌شناس - پایدار - سرزمین - سرنوشت - قلمرو - سرانجام - رهاورد - پرکار و...

نکته ۱: برخی از واژه‌های مرکب در اصل فشردهٔ یک جملهٔ «سه جزئی» با مفعول‌اند که گاهی مفعولشان همراه وابسته آمده است. مثال:

روان‌شناس ← کسی که روان را می‌شناسد.

خوش‌حال ← کسی که حالی خوش دارد. ← خوش وابستهٔ مفعول (حال)، است.

نکته ۲: برخی از واژه‌های مرکب در اصل یک ترکیب اضافی (مضاف و مضاف‌الیه) یا ترکیب وصفی (موصوف و صفت) یا ترکیب عطفی (معطوف و معطوف‌علیه) بوده‌اند که به تدریج تکواژ میانی آن‌ها حذف شده است؛ بنابراین در حالت اخیر فقط یک واژه محسوب می‌شوند نه بیشتر.

در اصل

مثال ترکیب اضافی: صاحب‌خانه ← صاحب‌خانه / گلاب ← آب گل

مثال ترکیب وصفی: کاردستی ← کار - دستی / سیاه‌چادر ← چادر - سیاه / بالابند ← بالای بلند

مثال ترکیب عطفی: کاه گل ← کاه و گل / چلوگوشت ← چلو و گوشت

نکته ۳: در واژه‌های مرکبی که در اصل ترکیب وصفی بوده‌اند، گاهی جای هسته و وابسته تغییر کرده و گاهی بدون تغییر مانده است.

مثال ترکیب اضافی: جانماز ← جای نماز (بدون تغییر) / خون بها ← بهای خون (تغییر کرده)

مثال ترکیب وصفی: پابرهنه ← پای برهنه (بدون تغییر) / سیاه چادر ← چادر سیاه (تغییر کرده)

۴. مشتق - مرکب: از ترکیب دو یا چند تکواژ وابسته (وند اشتقاقی) ساخته می‌شود. مثل: پایداری - برابری - نی لیک - زبان نفهم - بی سر و سامانی - دوچرخه - الهام گرفتن - مطالعه کردن - سلامت برانداز - بهره‌گیری - رختِ خواب - تختِ خواب.
توجه: نشانه «ب» در کلماتی مانند «تختِ خواب» و «رختِ خواب» و... «میانوند» محسوب می‌شود نه نقش‌نمای اضافه.
نکته: در واژه شماری، علامت‌های جمع نشانه‌های «تر و ترین» و «ی نکره» و دیگر پسوندها از واژه‌ی همراه خود جدا نمی‌شوند. مصثال: گوناگونی‌ها (یک واژه)

نکته: هر یک از افعال ساده‌ی پیشوندی و مرکب، یک واژه به حساب می‌آیند. مثال:

فعل ساده: می‌نوشت - داشت می‌نوشت - خواهد نوشت - نوشته باشد و...

فعل پیشوندی: فرامی‌خواند - بازخواهند گشت - درگذشته بود - برمی‌دارد و...

فعل مرکب: یاد می‌دهد - باقی نمی‌گذارد - بغل کرده است - دراز کشیده بود - فراموش خواهد کرد - به جا آورده بودند - به سر می‌برند و...

د. گروه: واحد بزرگ‌تر از واژه است که از یک یا چند واژه ساخته می‌شود. مثل:

کتاب - همان کتاب - همان دو کتاب - همان دو کتاب تاریخ معاصر کشورهای تازه استقلال یافته سرزمین قفقاز

انواع گروه

گروه اسمی: گل - گل‌ها - همان خوشبوترین گل‌های باغچه قدیمی مادربزرگ	}	گروه فعلی: می‌رود - داشت می‌رفت - خواهند رفت و...
گروه قیدی: ناگهان - هرگاه - متأسفانه - به‌دقت - دست به عصا و ...		

نکته ۱: هسته گروه اسمی، اسم یا هر کلمه در حکم اسم است که وابسته‌های پیشین یا پسین همراه آن می‌آیند و در صورت وجود نقش‌نمای اضافه (-) اولین اسم پیش از کسره اضافه، هسته گروه اسمی خود به حساب می‌آید. **مثال:**

همان خلاقانه‌ترین اختراع دانشجویان رشته مکانیک دانشگاه صنعتی امیرکبیر تهران
هسته

فداکاری دهقان زحمت‌کش روستای دورافتاده علی‌آباد شهرستان خلخال استان اردبیل
هسته

نکته ۲: هسته گروه فعلی، **بن فعل** است، یعنی اگر زمان فعل ماضی باشد، بن ماضی و اگر زمان فعل مضارع باشد، بن مضارع، هسته خواهد بود.

مثال:

داشتند می‌شتافتند: هسته ← شتافت

دارند می‌شتابند: هسته ← شتاب

ناگذر و گذرا بودن افعال

۱. فعل ناگذر: فعلی است که با وجود نهاد معنی آن کامل باشد و نیازی به مفعول، مسند و متمم نداشته باشد. مصدر تعدادی از افعال ناگذر که جمله‌ی دوجزئی می‌سازند:

آمدن - رفتن - افتادن - ایستادن - شکستن - درخشیدن - بالیدن (رشد کردن) - برخاستن - پریدن - رسیدن - پوسیدن - تابیدن - وزیدن - باریدن - ترکیدن - جوشیدن - جهیدن - دوییدن - خروشیدن - چرخیدن - خزیدن - خشکیدن - خوابیدن - مردن - دمیدن - روییدن - زیستن - آسودن - شتافتن - گریدن - گریستن - گندییدن - لرزیدن - لغزیدن - لنگیدن - درگذشتن - برآشتن - نالیدن - نشستن - ماندن - پلاسییدن

مثال در شعر:

بار فراق دوستان بس که نشست بر دلم می‌روم و نمی‌رود ناقه به زیر محلم (هر سه فعل، ناگذر هستند)

۲. فعل گذرا: فعلی است که با وجود نهاد معنی آن کامل نیست و علاوه بر نهاد به اجزای دیگر مانند «مفعول»، «مسند» و «متمم» نیاز دارد:

الف. افعال گذرا به مفعول: فهرست مصدر تعدادی از فعل‌های گذرا به مفعول که جمله‌ی سه جزئی با مفعول می‌سازند:

آزمودن - آوردن - افراشتن - افکندن - انداختن - یافتن - برافراشتن - بردن - بستن - بوسیدن - بوییدن - پاشیدن - پراکندن - پرستیدن - پروردن - پسندیدن - پوشیدن - تراشیدن - تکاندن - جویدن - چشیدن - خراشیدن - خواستن - خوردن - داشتن - دوختن - دوشیدن - دیدن - راندن - ریختن - ساختن (آباد کردن) - ستودن - شستن - شناختن - فرستادن - فریفتن - کاشتن - کشیدن - کندن - گذاشتن - گزیدن - گزیدن - گستردن - گشودن - لیسیدن - مکیدن - نواختن - نوشتن - نهادن - یافتن (پیدا کردن) و...

ب. افعال گذرا به متمم: مصدر برخی از افعال گذرا به متمم که جمله‌های سه جزئی با متمم می‌سازند و با حرف اضافی اختصاصی به کار می‌روند:

اندیشیدن - بالیدن (نازیدن) - برخوردن - پرداختن (اقدام کردن) - پیوستن - تاختن (حمله بردن / هجوم آوردن) - چسبیدن - گرویدن - نگریستن - جنگیدن - ساختن (مدارا کردن) - ستیزیدن - آمیختن (قاطی شدن / مخلوط شدن) - پرهیزیدن - ترسیدن - رنجیدن - گذشتن (عبور کردن) - گنجیدن - شوریدن (طغیان کردن) - رستن - رهیدن - باختن و ...

ج. افعال گذرا به مسند: است، بودن (است)، شدن، گشتن (شدن) و مشتقات آنها و فعلهای هم‌معنی آنها، مانند: به شمار آمدن، به حساب آمدن، به نظر رسیدن...

د. افعال گذرا به مفعول و متمم: که جمله‌های چهارجزئی با مفعول و متمم می‌سازند و علاوه بر نشانه‌ی «را» یک حرف اضافی اختصاصی نیز می‌گیرند: آموختن (تعلیم دادن) - آویختن (وصل کردن / نصب کردن) - افزودن - آلودن - بخشیدن (عطا کردن) - پرداختن (پرداخت کردن) - چسباندن - سپردن - فروختن - گفتن - دادن - یاد دادن - اندودن (پوشاندن) - آمیختن (مخلوط کردن) - سنجیدن (مقایسه کردن) - پرسیدن - ترساندن - خریدن - دزدیدن - ربودن - رهاندن - شنیدن - کاستن (کم کردن) - کم کردن - گرفتن - آموختن (فرا گرفتن) گنجاندن و ...

هـ. افعال گذرا به مفعول و مسند: که جمله‌های چهارجزئی با مفعول و مسند می‌سازند:

گردانیدن (گذرای گشتن و گردیدن) و فعل‌های هم‌معنی آن مثل «نمودن - کردن - ساختن»

نامیدن و فعل‌های هم‌معنی آن مثل «خواندن - گفتن - صدا کردن / زدن»

شمردن و فعل‌های هم معنی آن مثل «به شمار آوردن - به حساب آوردن»
پنداشتن و فعل‌های هم معنی آن مثل «دیدن - دانستن»

و. فعل گذرا به متمم و مسند: گفتن و مشتقات آن (می‌گویند و...) ← اهل محل به او پهلوان می‌گفتند (می‌گویند).
نکته: برای تشخیص نوع فعل، باید معنی مورد نظر آن را در جمله ملاک قرار دهیم. مثل:

ما آن‌ها را دیدیم (مشاهده کردیم) ← سه جزئی با مفعول
ایرانیان همواره خود را متمم دیده‌اند (پنداشته‌اند / دانسته‌اند) ← چهار جزئی با مفعول و مسند

پدر خانه را ساخت: ← سه جزئی با مفعول
پدر مدتی با همسایگان ساخت (مدارا کرد) ← سه جزئی با متمم
پدر فرزندش را آگاه ساخت (گرداند) ← چهار جزئی با مفعول و مسند

او گمشده‌ی خود را یافت (پیدا کرد) ← سه جزئی با مفعول
معلم او را کودکی باهوش یافت (پنداشت - دانست) ← چهار جزئی با مفعول و مسند

چند نکته دربارهٔ گذرا کردن افعال

۱. با افزودن تکواژ «ان» به بن مضارع می‌توان برخی از افعال را گذرا کرد، مثال: دوید ← دواند / دوانید
۲. اگر در جمله‌های **دوجزئی** افعال ناگذر را به شیوهٔ «بن مضارع + ان + د / ید» گذرا کنیم، جمله‌ی **دوجزئی** به جملهٔ **سه جزئی با مفعول** تبدیل خواهد شد، مثال:
پرنده پرید ← رضا پرنده را پراند / اسب دوید ← سوارکار اسب را دواند.
۳. اگر فعل جمله‌های **سه جزئی با مفعول** را طبق شیوهٔ بالا گذرا کنیم، جمله‌ها به **چهار جزئی گذرا به مفعول و متمم** تبدیل می‌شوند.
مثال:
کودک شربت را چشید ← مادر شربت را به کودک چشانده؛ همین طور است افعال «پوشیدن - خوردن - فهمیدن و...»
۴. اگر فعل جمله‌های **سه جزئی با متمم** را طبق شیوهٔ بالا گذرا کنیم، به جمله‌های **چهار جزئی با مفعول و متمم** تبدیل خواهند شد.
مثال:
عکس به دیوار چسبید ← دانش آموز عکس را به دیوار چسباند؛ همین طور است افعال «رهیدن - ترسین - گنجیدن و...»
۵. برخی از مصدرها به شیوهٔ بالا گذرا نمی‌شوند و برای گذرا کردن آن‌ها از معادل گذرای آن‌ها استفاده می‌شود:
رفتن ← بردن: رضا رفت ← پدر رضا را برد. / رضا می‌رود ← پدر رضا را می‌برد.
آمدن ← آوردن: رضا آمد ← پدر رضا را آورد. / رضا می‌آید ← پدر رضا را می‌آورد.
افتادن ← انداختن: برگ افتاد ← باد برگ را انداخت / برگ می‌افتد ← باد برگ را می‌اندازد.

ماندن ← گذاشتن: رضا در خانه ماند ← مادر رضا را در خانه گذاشت.
 ۶. برخی از مصدرها از قبیل «برخاستن - زیستن - آسودن - وزیدن - درخشیدن و...» اصلاً گذرا نمی‌شوند.

انواع فعل از جهت ساختمان

الف. فعل ساده: فعلی است که بن مضارع آن یک تکواژ دارد و در ساختار آن، اسم یا صفت وجود ندارد. **مثال:** نوشته بودند (نویس) - داشتند می‌نوشتند (نویس) - خواهند نگاشت (نگار) و ...

ب. فعل پیشوندی: با افزودن یکی از پیشوندهای «فرا - فرو - باز - بر - در - وا و...» به افعال ساده ساخته می‌شود. **مثال:** فرامی‌خواند - فرورفت - باز خواهد گشت - برداشته بودند - واداشته است و...

نکته (۱) در اغلب موارد با افزودن پیشوند به افعال ساده، معنی فعل تغییر خواهد کرد. **مثال:** گذشت ← درگذشت / افتاد ← درافتاد / داشت ← برداشت

نکته (۲) در مواردی اندک با افزودن پیشوند به افعال ساده، معنی فعل، تغییر نمی‌کند. **مثال:** گماشتن ← برگماشتن / آسودن ← برآسودن / افراشتن ← برافراشتن / شمردن ← برشمردن و...

ج. فعل مرکب: به یکی از دو صورت زیر به کار می‌رود:

یک) اسم / صفت (جزء غیرصرفی) + فعل (جزء صرفی) به شرطی که جز پیش از فعل (جزء غیرصرفی) نقش دستوری (قیدی - مفعولی - مسندی - متممی) نپذیرد و قابل گسترش نباشد، یعنی نتوان صفت، مضاف الیه، علامت جمع، نشانه‌ی نکره و... را به آن اضافه کرد. **مثال:** حادثه مهمی روی داد / او درس را به ما یاد خواهد داد.

چند مثال دیگر: دیر کردن - دراز کشیدن - نگاه داشتن - لمس کردن - فراموش نمودن / کردن - باقی گذاشتن - قرار گرفتن - تهیه کردن - الهام گرفتن - استعفا دادن

دو) عبارت‌های کنایی که غالباً ترکیبی از «اسم و حرف و فعل» هستند و مفهوم کنایی از آن‌ها دریافت می‌شود. **مثال:** بر باد رفتن ← آرزوهایش بر باد رفته است.

چند مثال دیگر: دست و پا کردن - نقش بر آب کردن - از دست دادن - از پا درآمدن - دست از پا خطا نکردن - به جا آوردن و...

نکته: تشخیص فعل ساده و مرکب در جمله بهتر امکان پذیر است.

رضا در کلاس یک دوست دارد. ← «دوست» قابل گسترش و مفعول است. (دوست خوب) / فعل جمله ساده است.

مثال

رضا برادرش را دوست دارد. «دوست» قابل گسترش نیست و جزئی از فعل مرکب است.

پدر فرزندش را آگاه کرد. ← «آگاه» قابل گسترش (آگاه‌تر) و مسند و فعل ساده است.

مثال

پدر فرزندش را فراموش کرد. «فراموش» قابل گسترش نیست و جزئی از فعل مرکب است.

چند نکته درباره اجزای جمله‌های ساده

- * جمله ساده یک فعل دارد.
- * هر جمله ساده حداقل دو و حداکثر چهار جزء دارد.
- * اجزای اصلی جمله‌ها که در نمودار آورده می‌شوند، عبارت‌اند از: نهاد - فعل - مفعول - مسند و متمم فعل
- * برای تشخیص و تعیین دقیق اجزای جمله‌ها پیش از هر چیز فعل جمله را در نظر می‌گیریم. سپس نهاد و بعد از آن‌ها (نهاد و فعل) سایر اجزا (مفعول، مسند و متمم) در صورتی که در جمله وجود داشته باشند.
- * برای تشخیص مفعول: سؤال «چه کس را؟ یا چه چیز را؟ مطرح می‌شود:
- * برای تشخیص نقش مسند، هم در جمله‌های سه جزئی و هم در جمله‌های چهار جزئی، سؤال «چه؟ چگونه؟ چگونه؟ چطور؟» را در نظر می‌گیریم.
- * برای تشخیص نقش متمم، علاوه بر افعال گذرا به متمم، حروف اضافه «از - به - در - با - بر» را در نظر می‌گیریم.
- * اجزای غیراصولی (متمم قیدی و قید) در نمودار قرار نمی‌گیرند، زیرا فعل جمله به آن‌ها نیاز ندارد.

چند مثال درباره اجزای انواع جمله:

- استاد علی اکبر دهخدا، محقق، شاعر، روزنامه نگار، نویسنده و مرد سیاست، پس از سال‌ها فعالیت، تحقیق، تألیف، تدریس و خدمات آموزشی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، سرانجام پس از ابتلا به بیماری و بستری شدن در یکی از بیمارستان‌های تهران در سال ۱۳۳۴ در حدود هشتاد سالگی درگذشت. (جمله‌ی دوجزئی)
- قدر والدین را بدانید. (۳ جزئی با مفعول)
- موفق باشید (۳ جزئی با مسند)
- او به ملکوت پیوست (۳ جزئی با متمم)
- او وسایلش را به ما سپرد (۴ جزئی با مفعول و متمم)
- مردم او را دیوانه می‌پنداشتند (۴ جزئی با مفعول و مسند)

جمله‌های استثنایی

۱. یک جزئی بی فعل: مانند سلام، به امید دیدار، افسوس
۲. دوجزئی بی فعل: عیدتان مبارک، شب خوش
۳. سه جزئی بی فعل: در ساختار این جمله‌ها واژه «یعنی» معادل فعل «است» به حساب می‌آید؛ عشق یعنی حیات.

انواع متمم

۱. متمم فعل: فعل جمله به آن نیاز دارد، نمی‌توان آن را حذف کرد، یا حرف اضافه اختصاصی می‌آید، در یک جمله نمی‌تواند بیش از یک مورد باشد. فقط با افعال گذرا به متمم می‌آید. مثال:
 - * مسلمان از گناه می‌پرهیزد. / * این مطالب در ذهن ما نمی‌گنجد.
 - * از کعبه چه پرسى خبر اهل حقیقت کاین طایفه در کوی خرابات مغانند
 - * به بازار گندم‌فروشان گرای که این جو فروش است گندم نمای

۲. متمم قیدی: فعل جمله به آن نیاز ندارد. می توان آن را حذف کرد. با حروف اضافه و افعال مختلف به کار می رود. در یک جمله می تواند بیش از یک مورد باشد. مثال:

رضا به همراه دوستانش از خانه تا مدرسه با اتوبوس آمد. ← رضا آمد.

افشین برای موفقیت در کنکور با پشتکار فراوان به اتفاق دوستانش در کتابخانه‌ی محل درس می خواند. ← افشین درس می خواند.

۳. متمم اسم: همراه برخی از اسمها مانند «تسلط - تنفر - مهارت - مصاحبه - انتقاد - علاقه - تأمل - دشمنی و...» می آید و با اسم همراه خود، یک نقش دستوری (مفعولی - نهادی - مسندی یا متممی) می پذیرد و با هم (اسم و متمم اسم) یک جزء محسوب می شوند. چند مثال:

* علاقه به مطالعه کم شده است. (اسم و متمم اسم: نهاد)

اسم متمم اسم

* ویژگی بارز پوریا علاقه به مطالعه است. (اسم و متمم اسم: مسند)

اسم متمم اسم

* والدین زهرا علاقه او را به مطالعه می ستایند. (اسم و متمم اسم: مفعول)

اسم متمم اسم

* آن‌ها به علاقه فرزندان به مطالعه می بالند. (اسم و متمم اسم: متمم فعل)

اسم متمم اسم

* ز بیگانه پرهیز کردن نکوست که دشمن توان بود در زی دوست (اسم و متمم اسم: مسند)

اسم متمم اسم

نکته: متمم فعل، کامل کننده فعل جمله و متمم اسم، کامل کننده برخی از اسمها است. اما متمم قیدی، جنبه تکمیلی یا توضیحی برای جمله دارد و مربوط به جزء خاصی از جمله نیست.

۴. متمم به جای مسند: در پاره‌ای از جمله‌های سه جزئی اسنادی، گاهی به جای مسند، متمم می آید؛ مانند:

فلانی از ساکنان این محل است. (جمله سه جزئی گذرا به مسند)

متمم به جای مسند

نکته: متمم در این جملات قابل تبدیل (تأویل) به مسند است؛ مثال:

سهراب سپهری از اهالی کاشان بود. ← سهراب سپهری اهل کاشان (کاشانی) بود.

نقش‌های تبعی: بدل ، معطوف و تکرار

بدل: بدل به اسم یا گروه اسمی گفته می شود که معادل یا جانشین گروه اسمی قبل از خود باشد یا درباره آن توضیح دهد و تابع نقش

دستوری آن باشد. چند مثال:

تهران پایتخت پرجمعیت کشور ایران بسیار آلوده شده است.

نهاد بدل از نهاد

مردم در هر دوره‌ای سعدی، فرمانروای مسلم شعر و نثر فارسی را ستوده‌اند.

مفعول بدل از مفعول

ما به ایران، سرزمین دیرینه و پرآوازه خود می‌بالیم.

متمم بدل از متمم

تو خود چه لعبتی ای شهسوار شیرین کار که توسنی چو فلک رام تازبانۀ توست ← «خود» بدل است.

طالبان و سالکان در راه تو جمله همچون چاکرند و شاه تو ← «جمله» بدل است.

نکته: برای تشخیص نقش بدل، غالباً می‌توان واژه «یعنی» را قبل از آن قرارداد.

معطوف: کلمه‌ای است که بعد از «واو» عطف قرار می‌گیرد و تابع نقش دستوری کلمه پیش از خود است.

مثال: سعدی در دو عرصه شعر و نثر استاد مسلم است. ← «نثر» معطوف است.

جمال عارض خورشید و حسن قامت سرو تو را رسد که چو دعوی کنی بیان داری ← «حسن» معطوف است.

مشنو ای دوست به غیر از تو مرا یاری هست یا شب و روز به جز فکر توام کاری هست ← «روز» معطوف است.

نکته: برای تشخیص نقش معطوف باید به تفاوت «واو» عطف و «واو» ربط توجه کنیم؛ زیرا «واو» عطف رابط بین دو کلمه هم نقش است اما

«واو» ربط، رابط بین دو جمله‌ی هم پایه است. مانند: هوا سرد بود و مردم از خانه بیرون نمی‌رفتند.

تکرار: آن است که یک نقش در جمله دو بار تکرار شود که غالباً در بار دوم فعل حذف می‌شود؛ مانند: سیب آوردم سیب. ← سیب دوم

«تکرار» مفعول است.

گروه اسمی - هسته - وابسته - وابسته‌های وابسته

گروه اسمی: از یک اسم به عنوان هسته و یک یا چند وابسته ساخته می‌شود. وجود هسته، اجباری و وجود وابسته‌ها اختیاری است.

هسته گروه اسمی: اسم یا کلمه در حکم اسم است که وابسته‌ها (پیشین / پسین) درباره آن توضیح می‌دهند و در صورت وجود نقش نمای

اضافه، اولین اسم پیش از کسره (نقش نمای اضافه) هسته گروه اسمی خود محسوب می‌شود.

مثال: همان چشم‌گیرترین خلّاقیت کودک‌ان مرکز پیش‌دبستانی بهاران

استقلال‌طلبی مردم آزادی‌خواه کشور استبدادزده شمال آفریقا

نکته: اگر اولین کلمه پیش از نقش‌نمای اضافه با علامت جمع همراه باشد علامت جمع جزء هسته به حساب نمی‌آید؛ زیرا هر یک از علامت-

های جمع (فارسی یا عربی) خود وابسته پسین محسوب می‌شوند.

مثال: کتاب‌های دوره‌ی متوسطه / تحولات تاریخ معاصر ایران (هسته: تحوّل)

هسته هسته

انواع وابسته

الف. وابسته‌های پیشین:

۱. صفات اشاره: این، آن، همین، همان، چنین، چنان ← همان شهر
۲. صفات پرسشی: کدام، چند، چه، چگونه و... ← چگونه داستانی؟
۳. صفات مبهم: هر، هیچ، همه، برخی، فلان، چند، بعضی، تعدادی ← برخی افراد
۴. صفات تعجبی: چه، عجب ← عجب منظره‌ای
۵. صفات عالی: خوب‌ترین و... ← زیباترین خاطره
۶. صفات شمارشی اصلی: یک، دو، صد، هزار و... ← چهارصد مرد

۷. صفات شمارشی ترتیبی (۱): نخستین، اولین، آخرین، یکمین، دومین و... ← اولین مرحله
۸. شاخص: هر یک از القاب یا عناوینی که بدون نقش‌نما پیش از اسم قرار می‌گیرند. سید - امام - استاد - خاله - عمو - سرهنگ - کدخدا و... ← دکتَر زرین کوب

ب. وابسته‌های پسین:

۱. (ی) نکره: (در معنای «یک» یا بیانگر تعداد یا مقداری نامشخص) ← پسر ی، بسیار ی، اندکی
۲. علامت‌های جمع فارسی و عربی: ها، ان، ات، ون، ین ← گیاهان، تحولات
۳. صفت شمارشی ترتیبی (۲): اول، آخر، نخست، یکم، دوم، سوم و... ← مرحله نخست
۴. مضاف‌الیه: اسم یا ضمیر بعد از هسته: ← کتاب تاریخ کتاب شما
۵. انواع صفت بیانی و ساختمان آن‌ها:
 - الف) ساده: خوب، بد، قشنگ، زشت، روشن، تاریک، سفید، زنگ و... ← کتاب خوب
 - ب) مشتق:
 - فاعلی: رها، خواننده، گریان و... ← مرد- گریان
 - مفعولی: مرده، خورده، دیده و... ← اندیشه مرده
 - نسبی: آسمانی، ابری، دیواری و... ← هوای ابری
 - لیاقت: گفتنی، خوردنی، شنیدنی و... ← سخن شنیدنی
 - و غیره: ارزشمند، باارزش، بی‌هنر، همفکر، نامناسب و... ← دوستان همفکر
- ج) مرکب: خوشبخت - پابره‌نه - گردن کلفت - زیردست - تنگ چشم - خودخواه - زودرس و... ← انسان خوشبخت
- د) مشتق - مرکب: ناجوانمرد - زبان نفهم - شش ماهه - حقوق‌بگیر - مالا مال - یک طرفه و... ← کودک شش‌ماهه

مثال ترکیب وصفی در شعر:

* چشم بد دور از آن سلسله زلف دراز که ز هر حلقه او عالم دیگر پیداست (۵ ترکیب وصفی)

وابسته‌های وابسته

زمانی وابسته و وابسته خواهیم داشت که دست کم سه واژه در ارتباط با هم در یک گروه اسمی به کار رفته باشد؛ وابسته‌های وابسته عبارت‌اند از:

۱. ممیز: کلماتی که برای بیان «وزن، مسافت، اندازه، تعداد و...» بین صفت شمارشی (عدد) و اسم (هسته / معدود) قرار می‌گیرند و در وهله‌ی اول، وابسته‌ی صفت شمارشی و سپس به همراه آن وابسته‌ی هسته خواهند بود. مثال: کیلو - تن - قلاده - متر - جفت - دانه - فروند - دستگاه...

چهار قلاده ببر

سه تن برنج

۲. صفت صفت: در مورد رنگ‌ها به کار می‌رود و صفت بیانی پیش از خود را توصیف می‌کند. مثال:

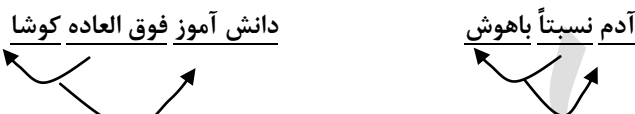
اتومبیل قرمز جگری

نگین آبی فیروزه‌ای

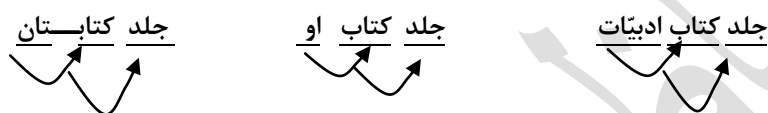
نکته: آوردن دو یا چند صفت به دنبال هم برای هسته، الزاماً در بردارنده صفتِ صفت یا وابسته وابسته نیست، زیرا صفتِ صفت فقط درباره رنگ‌ها کاربرد داشته است. مثال:



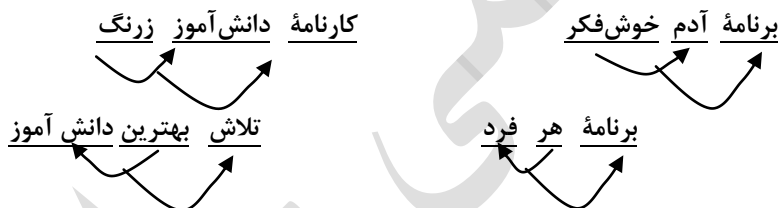
۳. قید صفت: به دو صورت تنوین دار یا بدون تنوین به کار می رود و درباره‌ی صفت بیانی بعد از خود توضیح می دهد. مثال:



۴. مضاف‌الیه مضاف‌الیه: اسم یا ضمیری که بعد از مضاف‌الیه قرار می گیرد و به آن وابسته است. مثال:



۵. صفت مضاف‌الیه: به یکی از صورت‌های بیانی (صفت پسین) یا غیربیانی (صفت پیشین) می آید و وابسته مضاف‌الیه است. (درباره مضاف‌الیه توضیح می دهد). مثال:

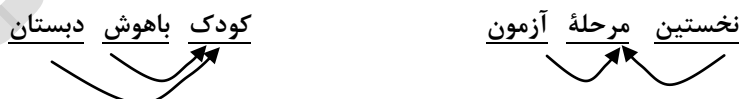


نکته (۱): اگر صفت بیانی بین هسته و مضاف‌الیه (بعد از هسته و پیش از مضاف‌الیه) قرار بگیرد، صفت مضاف‌الیه (وابسته وابسته) نخواهیم داشت؛ زیرا در این حالت، «صفت» مستقیماً به هسته مربوط است و درباره آن توضیح می دهد.

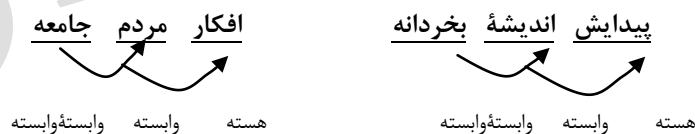


مثال:

نکته (۲): وجود سه کلمه در کنار هم، الزاماً موجب پدید آمدن وابسته وابسته نمی شود. مثال:



نکته (۳): برای تشخیص وابسته وابسته، ابتدا هسته، سپس وابسته و پس از آن‌ها وابسته وابسته را پیدا می کنیم و نخست ارتباط وابسته وابسته را نسبت به وابسته و بعد ارتباط آن دو را به هسته نشان می دهیم. مثال:



ترکیب اضافی و ترکیب وصفی

الف. ترکیب اضافی (مضاف و مضاف‌الیه): در موارد زیر کاربرد دارد:

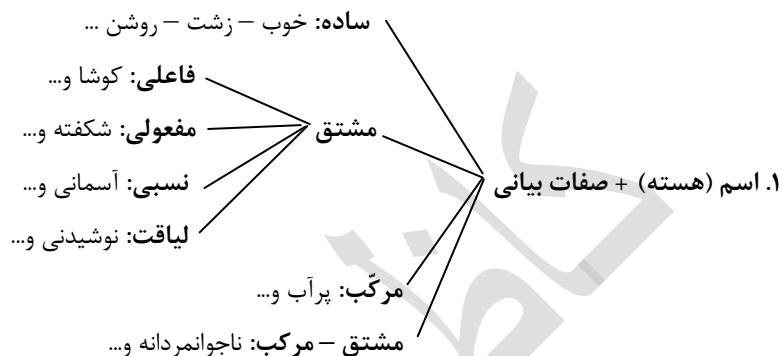
۱. اسم + = + اسم : باغ آلبالو - تاریخ ایران - درخت سیب

۲. اسم + ضمیر: خانه او - مدرسه ما - کتابش (کتاب او)

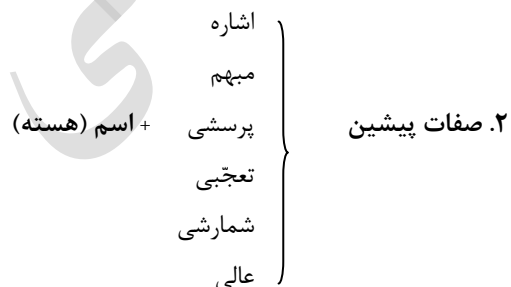
۳. ضمیر + ضمیر: خود شما - خود من - خودش (خود او)

۴. ضمیر + اسم: خود پدر - خود سعید

ب. ترکیب وصفی (اسم و صفت / موصوف و صفت): به یکی از شکل‌های زیر کاربرد دارد:



چند مثال: گل‌های شکفته / کتاب آسمانی / منظره دیدنی / رفتار ناجوانمردانه / کودکان نازپرورده



چند مثال: همان مرد / دو صحنه / هر فرد / شایسته‌ترین آدم / کدام داستان / چهارده کنگره و...

۳. اسم (هسته) + صفت شمارشی ترتیبی (۲) مانند: مرحله اول - سال چهارم و...

چند نکته:

۱. با افزودن (ی غیرنکره) به صفت، اسم ساخته می‌شود. مثال: خوب ← خوبی / شاد ← شادی / خوشبخت ← خوشبختی؛ انسان خوشبخت (ترکیب وصفی)، راه خوشبختی (ترکیب اضافی)

۲. با افزودن (ی غیرنکره) به اسم، صفت ساخته می‌شود. مثال: آسمان ← آسمانی / دیدن ← دیدنی / فارس ← فارسی / تهران ← تهرانی؛ مردم فارس (ترکیب اضافی)، زبان فارسی (ترکیب وصفی)

۳. صفتهای جانشین اسم در گروه‌های اسمی، در حکم خود اسم خواهند بود. مثال:

شاعر قصیده‌سرایان (قصیده‌سرا، صفت جانشین اسم در حکم اسم است) و این ترکیب اضافی به حساب می‌آید. اما ترکیب (شاعر قصیده‌سرا) هسته مضاف‌الیه

یک ترکیب وصفی است.

دیدگاه جوانان (جوان صفت جانشین اسم و در حکم اسم است) و این ترکیب اضافی به حساب می‌آید اما «افراد جوان» یک ترکیب وصفی است. هسته مضاف‌الیه

۴. اگر در یک گروه اسمی بعد از هسته، «واو» عطف بین دو صفت یا دو اسم قرار بگیرد، دو ترکیب وصفی یا دو ترکیب اضافی خواهیم داشت.

مثال: مردم شجاع و قهرمان ← مردم شجاع + مردم قهرمان (دو ترکیب وصفی)

اشعار سعدی و حافظ ← اشعار سعدی + اشعار حافظ (دو ترکیب اضافی)

۵. اگر در یک گروه اسمی بعد از هسته، دو اسم یا اسم و ضمیر قرار بگیرد، دو ترکیب اضافی خواهیم داشت. مثال: دیدگاه شاعران دربار ← دیدگاه شاعران + شاعران دربار

۶. اگر در یک گروه اسمی، بعد از هسته، سه اسم یا اسم و ضمیر، قرار بگیرد، سه ترکیب اضافی خواهیم داشت:

مثال: حضور مردم شهرهای ایران ← حضور مردم + مردم شهرها + شهرهای ایران

صامت (واج) میانجی

صامت یا واج میانجی، حرفی است که برای سهولت در تلفظ، بین دو مصوت قرار می‌گیرد و مشمول فرآیند واجی افزایش است. صامت میانجی به یکی از صورت‌های زیر به کار می‌رود:

الف. بین دو مصوت بلند: مثل «ب» در «دانایان» و «دانشجویان» و «دانایی» یا «ج» در «سبزیجات» ← (سبزی + ج + ات)

ب. بین دو مصوت کوتاه: مثل «ی» در «خانه‌ی ما» «مدرسه‌ی شما» ← (مدرس + ی + ما) یا «ا» در «خانه‌ی ا» ← (خان + ا + ی)

ج. بین یک مصوت کوتاه و یک مصوت بلند: مثل «گ» در «خانگی» و «خزندگان» و «و» در «گیسوان» ← (گیس + و + ان)

د. بین یک مصوت بلند و یک مصوت کوتاه: مثل «ی» در «موی کوتاه» و «آهوی زیبا»، بازوی بلند ← (بازو + ی + بلند)

* صامت‌های میانجی پرکاربرد عبارت‌اند از: «ی»، «ب»، «گ»، «ج»، «ک»، «ا»، «و»

مثال:

* بیچاره از مطالعه‌ی روی نیگوان صدبار توبه کرد و دگر بار می‌کند (۳ واج میانجی به کار رفته است)

* آشنایان را جراحت مرهم است زان که شمشیر آشنایی می‌زند (۲ واج میانجی)

* می‌کند با خویش بیگانگی با غریبان آشنایی می‌کند (۲ واج میانجی)

انواع حذف

۱. حذف به قرینه لفظی: اگر نویسنده یا گوینده بخشی از کلام را که در عبارت ذکر شده است برای پرهیز از تکرار و صرفه‌جویی در کلام، در ادامه حذف کند، آن را حذف به قرینه لفظی می‌گویند. چند مثال:

- مور، چه می‌داند که بر اهرام مصر می‌گذرد یا بر خشتی خام []؛ فعل «می‌گذرد» از آخر عبارت حذف شده است.

- طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت []؛ فعل «است» از آخر عبارت حذف شده است.

- هنر خوار شد جادویی ارجمند نهان راستی، آشکارا گزند

فعل «شد» از آخر جمله‌های دوم، سوم و چهارم حذف شده است.

- چنان که در نظری، در صفت نمی‌آیی مَنّت چه وصف بگویم؟ تو خود در آینه بین

مفعول (وصف) در جمله آخر به قرینه لفظی حذف شده است.

- کف اندر دهانشان شده خون و خاک همه گبر و برگستان چاک چاک

فعل «شده» در مصراع دوم به قرینه لفظی حذف شده است.

- گداخت جان که شود کار دل تمام و نشد بسوختیم در این آرزوی خام و نشد
«فعل و نهاد و مسند» از جمله سوم به قرینه لفظی حذف شده‌اند.

- چندان کز این دو دیده من رفت روز و شب هرگز نرفت خون شهیدان کربلا
نهاد «خون» از مصراع اول به قرینه لفظی حذف شده است.

۲. حذف به قرینه معنوی: آن است که خواننده یا شنونده با دقت در ترتیب و مفهوم کلام یا عبارت، به بخش حذف شده پی ببرد. بدون آن که بخش حذف شده، قبلاً در کلام ذکر شده باشد. چند مثال:

- سخن که از او بوی دروغ آید و بوی هنر نیاید، ناگفته بهتر [] ؛ فعل «است» از آخر عبارت، حذف شده است.

- فروغ رای تو مصباح راه‌های مخوف
- عنان عزم تو مفتاح ملک‌های حصین

فعل «است» از پایان دو مصراع به قرینه معنوی حذف شده است.

- ای محافل را به دیدار تو زین
- طاعتت بر هوشمندان فرض عین

منادا از آغاز مصراع اول و فعل «است» از پایان هر دو مصراع حذف شده است.

- چه سود ریزش باران وعظ بر سر خلق
- چو مرد را به ارادت صدف دهانی نیست

فعل «دارد» بعد از «چه سود» به قرینه معنوی حذف شده است.

- بد اندیش را جاه و فرصت مده
- عدو در چه و دیو در شیشه، به

فعل «است» در پایان مصراع دوم، به قرینه معنوی حذف شده است.

- به جان دوست که غم پرده بر شما ندرد
- گر اعتماد بر الطاف کارساز کنید

فعل «قسم می‌خورم» بعد از دوست به قرینه معنوی حذف شده است.

نکته: معمولاً یک فعل یا یک عبارت، پس از منادا یا شبه جمله، به قرینه معنوی حذف می‌شود. مثال:

- دست بر دست می‌زند که دریغ
- نشنیدم حدیث دانشمند

فعل «می‌خورم» بعد از کلمه «دریغ» به قرینه معنوی حذف شده است.

- دلا، تا کی در این زندان فریب این و آن بینی
- یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی

عبارت «آگاه باش یا ...» پس از منادا (دلا) به قرینه معنوی حذف شده است.

- یا رب، این وصل را هجران مکن
- سرخوشان عشق را نالان مکن

جمله «ما را دریاب» یا جمله «.....» بعد از «یا رب» (منادا) حذف شده است.

شیوه عادی و بلاغی

۱. شیوه عادی: در این شیوه، اصل بر این است که نهاد جمله‌ها در ابتدا و فعل در پایان قرار گیرد (البته منادا استثنا است)؛ مثال:

- هنرور چنین زندگانی کند
- جفا بیند و مهربانی کند

- ای جان آشنا که در آن بحر می‌روی
- وی آن که هم چو تیر از این چرخ می‌جهی

- شکر خنده‌ای انگبین می‌فروخت
- که دل‌ها ز شیرینی اش می‌بسوخت

۲. شیوه بلاغی: در این شیوه، اجزای کلام برای تأثیر بیشتر سخن، بنابر تشخیص نویسنده جابه‌جا می‌شود تا شیوایی و رسایی کلام بیشتر

گردد. مثال:

- درد مست نادان گریبان مرد
- که با شیر جنگی سگالد نبرد ← (مقدم شدن فعل بر سایر اجزا)

- ز هشیار عاقل نزیبد که دست زند در گریبان نادان مست ← (مقدم شدن متمم و فعل بر سایر اجزا)
 - یک رنگ کند شراب ما را تا هر دو یکی شود که و مه ← (مقدم شدن مسند و فعل بر سایر اجزا)
 - جان در قدم تو ریخت سعدی وین منزلت از خدای می خواست ← (مقدم شدن مفعول و فعل بر سایر اجزا)

نکته (۱): اگر فعل - که خود در حکم یک جمله باشد - در آغاز عبارت یا بیت یا مصراع قرار بگیرد، الزاماً دلیل بر بلاغی بودن شیوه بیان (مقدم شدن فعل بر سایر اجزا) در آن عبارت نخواهد بود. **مثال:**

- بیا دل بر دل پر درد من نه بیا رخ بر رخ زرد من نه
 فعل «بیا» در آغاز هر دو مصراع در حکم یک جمله مستقل است و در این بیت، ترتیب اجزای جمله به شیوه عادی است.

- یک جام ز صد هزار جان به برخیز و قماش ما گرو نه
 فعل «برخیز» در آغاز مصراع دوم، در حکم یک جمله مستقل است و ترتیب اجزای بیت به شیوه عادی است.

نکته (۲): جابه‌جایی (جهش) ضمائر پیوسته در ابیات یا عبارات نیز مصداقی برای شیوه بلاغی است. **مثال:**

- یکم روز بر بنده‌ای دل بسوخت که می‌گفت و فرماندهش می‌فروخت

ضمیر «م» وابسته «دل» است اما پس از «یک» قرار دارد و جا به‌جایی صورت گرفته است.

- من ز دست تو خویشتن بکشم تا تو دستم به خون نیلایی

ضمیر «م» در مصراع دوم وابسته «خون» است اما بعد از «دست» قرار گرفته است.

- گفت: آگه نیستی کز سر در افتادت کلاه گفت: در سر عقل باید، بی کلاهی عار نیست

ضمیر «ت» وابسته «سر» است اما پس از فعل «درافتاد» قرار گرفته است.

فرآیندهای واجی

۱. فرآیند واجی کاهش: آن است که برخی از واج‌های کلمات به مرور زمان، در تلفظ یا نوشتار، حذف شوند؛ گونه‌های این فرآیند به شرح زیر است:

الف) افتادن همزه پس از مصوت بلند «ا» در پایان واژه‌های عربی: انشا(ء)، املا(ء)، اجراء(ء)، ارتقا(ء)، استثنا(ء)، اقتضا(ء)

مثال: در آن حال پیش آمد دوستی از او مانده بر استخوان پوستی

دران حال پیشامدم ازو

ب) حذف واج‌های «ت»، «د» و «و» در زنجیره گفتار، وقتی آخرین واج یک هجای کشیده (چهار واجی) باشد، **مثل:** دست بند ← دس بند / قندشکن ← قن شکن / عفو ← عف

ج) حذف همزه آغازی برخی از واژه‌ها در زنجیره گفتار، **مثل:**

باز آمد ← باز آمد / برافتاد ← برافتاد / در آن حال ← دران حال

۲. فرآیند واجی افزایش: آن است که برای آسان شدن تلفظ، میان دو مصوت، یک صامت، اضافه کنیم؛ مانند «ی»، «پ»، «ا»، «گ»، «ک»، «ج»، «و» در کلمات و ترکیبات: همای رحمت / دانایان / خانه‌ای / فرزندگان / نیاکان / سبزیجات / گیسوان

نکته: به این صامت‌ها که در فرآیند واجی افزایش اضافه می‌شوند، **واج یا صامت میانجی** می‌گویند (در صفحات قبل توضیح آنها آمده است)

۳. ابدال: آن است که برخی از واج‌هایی که در کنار هم قرار می‌گیرند، به دلیل هم‌نشینی، ویژگی‌های هم‌دیگر را می‌گیرند و یک‌سان می‌شوند. این فرآیند هم در مصوت‌ها و هم در صامت‌ها صورت می‌گیرد.

الف) ابدال در مصوت‌ها؛ شامل موارد زیر:

۱. تبدیل مصوت کوتاه «ب» به «و» در «ب» پیشین برخی از افعال امر، به دلیل وجود «و» در این افعال: مثل: پرو ← بُرو / بدو ← بُدو
 ۲. تبدیل مصوت کوتاه «م» به «ب» در برخی از افعال منفی، به دلیل وجود مصوت بلند «ی» در ساختار این افعال؛ مثل: نمی‌رود ← نمی‌رود / نمی‌دانیم ← نمی‌دانیم
- نکته: در گذشتهٔ زبان فارسی واج «آ» در کلمات مختوم به «ه» غیر ملفوظ، به «ا» تبدیل شده است. مثل: نامه ← نامه / خانه ← خانه

ب) ابدال در صامت‌ها؛ شامل موارد زیر:

۱. تبدیل واج «ف» به «م»؛ هنگامی که دو واج «ن» ساکن، بی‌فاصله قبل از واج «ب» قرار بگیرد. مثل: سنبل ← سمبل / دنبال ← دمبال / شنبه ← شنبه
* نگذرد یاد گل و سنبل اندر خاطر تا به خاطر بود آن زلف و بناگوش مرا
 ۲. تبدیل تلفظ واج «ج» به واج «ش»؛ هنگامی که واج «ج» ساکن، پیش از واج «ت» قرار بگیرد. مثل: اجتماع ← اشتماع / مجتمع ← مشتمع / پنج تا ← پنش تا
- نکته: ابدال در صامت و مصوت، هم در کلمات فارسی و هم در کلمات عربی، گاه نمود نوشتاری نیز می‌یابد. مثال فارسی: سپید ← سفید / پارسی ← فارسی / پیل ← فیل
مثال عربی: لکن ← لیکن / مزاح ← مزیح / سلاح ← سلیح
۳. فرآیند واجی ادغام: اگر واج «دوت» و «ب و پ» بدون فاصله در کنار هم قرار بگیرند، با یکدیگر ادغام می‌شوند. مثال:
بدتر ← بتّر / زودتر ← زوتر / شب پره ← شپّره
مثال در شعر:
- مهر درخشنده چو پنهان شود شپّره بازیگر میدان شود
- من پرستار دو چشم خوش بیمار توام گرچه بیمارپرستی بتر از بیماری است

جمله

* جمله: واحدی از زبان است که بتوان آن را به دو قسمت نهاد و گزاره تقسیم کرد. مثال:

- اگر هوا مساعد باشد.

- امروز هوای تهران مساعد نبود.

* جملهٔ مستقل: جمله‌ای است که جزئی از یک واحد بزرگ‌تر نباشد.

انواع جملهٔ مستقل: ۱. جملهٔ مستقل ساده ۲. جملهٔ مستقل مرکب

۱) جملهٔ مستقل ساده: دارای یک فعل است و معنی آن کامل است. مثل:

اخترشناسان به مطالعه نجوم می‌پردازند.

۲) جملهٔ مستقل مرکب: بیش از یک فعل دارد و در ساختار آن معمولاً یکی از حروف ربط وابسته ساز وجود دارد. مثل: نتایجی را که

امروز به دست آوردیم، حاصل سال‌ها تلاش مستمر بوده است.

بخش‌های جملهٔ مستقل مرکب:

الف) جملهٔ هسته یا پایه: بخشی است که مفهوم جمله را کامل می‌کند و بدون آن، جمله کامل نیست.

ب) جمله وابسته یا پیرو: بخشی از جمله است که همراه یکی از حروف ربط وابسته‌ساز مانند «که - اگر - تا - چنانچه - چون که - در صورتی که - زیرا که - هر چند - وقتی که - اگرچه و...» می‌آید و بدون جمله هسته، معنی آن، کامل نیست. مثال: تا از دل و جان نکوشیم، به هدف آرمانی خود نمی‌رسیم.

جمله وابسته جمله هسته

مثال جمله مرکب در شعر: تا شاهد جمالت مستور باشد از من اشکم میان مردم رسوا بود همیشه

جمله وابسته جمله هسته

نکته (۱): برای تشخیص جمله وابسته، باید به حروف ربط وابسته‌ساز توجه کنیم..

نکته (۲): اگر یکی از حروف ربط هم‌پایه‌ساز «و، اما، یا، ولی» بین دو جمله قرار بگیرند، جمله مرکب ساخته نمی‌شود؛ زیرا در چنین حالتی، جمله‌ها هم‌پایه خواهند بود و یکی وابسته دیگری نخواهد بود. مثال: نوشته ادبی در خواننده تأثیر می‌گذارد و ارتباط لازم را با او برقرار می‌کند. (عبارت بالا دارای دو جمله هم‌پایه یا دو جمله مستقل ساده است.)

کاربردهای نشانه «ان»

۱. علامت جمع: گیاهان، کبوتران، فعالان و...
۲. پسوند زمان: بامدادان، پاییزان، بهاران
۳. پسوند مکان: گیلان، دیلمان، سپاهان (محل تجمع سپاه)
۴. پسوند شباهت: کوهان (مانند کوه) ماهان (مانند ماه) و...
۵. پسوند صفت‌ساز: سوزان، جوشان، خروشان، گذران و...
۶. پسوند قیدساز: شادان، شادی‌کنان، قدم‌زنان، رقص‌کنان و...

انواع فاصله

۱. نیم فاصله (فاصله میانی حرفی): میان حروف تشکیل دهنده یک واژه مراعات می‌شود، بنابراین در کلماتی مانند «خواهد شتافت ← فرامی‌گیرند - کشانده بودند - شکفته خواهد شد - آموزش و پرورش - نشست و برخاست - تاریخ‌نویسی - دراز کشیدن - الهام بخشیدن و...» که یک واژه را تشکیل می‌دهند، فاصله میان اجزا از نوع نیم‌فاصله یا فاصله میان حرفی خواهد بود؛ مثلاً در جمله «آن‌ها کشته شده بودند» فاصله میان «شده» و «بودند» میان حرفی یا نیم‌فاصله است؛ زیرا «کشته شده بودند» به عنوان فعل جمله، یک کلمه محسوب می‌شود.

۲. فاصله (فاصله میان واژه‌ای): میان واژه‌های یک متن مراعات می‌شود. بنابراین در ترکیباتی مانند: «تاریخ بیهقی - انشای فارسی - برگشتن از مدرسه - آماده بود - موفق باشید - باغ آلبالو و...» این نوع فاصله رعایت می‌گردد؛ مثلاً در جمله «آن‌ها برای مسابقه آماده بودند.» فاصله میان «آماده» و «بودند» میان واژه‌ای خواهد بود؛ زیرا هر یک از این کلمات نقشی جداگانه دارند. (آماده: مسند)، (بودند: فعل اسنادی)

انواع «را»

الف) «را» ی نشانه مفعول: بعد از گروه مفعولی می‌آید؛ مثل: او غذا را می‌خورد.

مثال در شعر:

* زلف را حلقه مکن تا نکنی دربندم طره را تاب مده تا ندهی بر بادم

* تنت را دید گل گویی که در باغ چو مستان جامه را بدرید بر تن

(ب) «را» ی حرف اضافه: این نوع را که در معنای حرف اضافه‌های «برای، بر...» است متمم می‌سازد؛ مثل: فرآش باد صبا را گفته (به فراش...)

مثال در شعر: * به دو چشم خون فشانم، هله ای نسیم رحمت که ز کوی او غباری به من آر توتیا را (برای توتیا...)

* خوبان پارسی گو بخشندگان عمرند ساقی بده بشارت رندان پارسا را (به رندان...)

* گلعداری ز جهان ما را بس زین چمن سایه آن سرو روان ما را بس (برای ما...)

(ج) «را» ی فک اضافه: بین مضاف و مضاف‌الیه فاصله می‌اندازد و هنگام بازگردانی ترکیب یا عبارت به نثر امروز، «را» به نقش‌نمای اضافه

تبدیل می‌شود؛ مثال: مادر را دل بسوزد و دایه را دامن ← دل مادر و دامن دایه می‌سوزد. (را=ی)

چند مثال در شعر:

* غفلت ما را سبب عمر سبک جولان شده است خواب ما را این صدای آب سنگین کرده است ← سبب غفلت ما

* طمع را نه چندان دهان است باز که بازش نشیند به یک لقمه آز ← دهان طمع

* طفل طبعان را دل از بهر تماشا می‌دود خو به عزلت کرده از سیر تماشا فارغ است ← دل طفل طبعان

گنجدہ

آرایہ ہامی

ادبی